

بررسی تطبیقی ایمان و عشق از دیدگاه ملاصدرا^۱

منا تکاورنژاد^۱
وحیده فخار نوغانی^۲
سید حسین سیدموسوی^۳

چکیده

هدف: ایمان و عشق، دو ویژگی منحصر به فرد انسان است. هدف از نوشتار حاضر، شناسایی و بررسی عمیق‌تر ایمان و عشق از رهگذر مقایسه تطبیقی این دو ویژگی انسانی بر اساس دیدگاه ملاصدرا بود تا از رهگذر این مطالعه تطبیقی به شناسایی وجوه اشتراک و اختلاف آنها دست یابد. **روش:** روش پژوهش در این مقاله، توصیفی - تحلیلی است. **یافته‌ها:** یافته‌های پژوهش حاکی از شباهت‌های وجودی مانند عوامل مشترک ظهور، محل ظهور، موهبتی بودن، ذاتی بودن، شک‌ناپذیری، زوال‌ناپذیری، نهانی و شهودی بودن میان ایمان و عشق بود. همچنین تفاوت‌های اساسی نظیر اختلاف در مفهوم، عینیت وجود با عشق و مغایرت وجود با ایمان، ماهیت زیباشناسی ایمان و ماهیت زیبایی‌شناختی عشق، حاکی از عدم عینیت ایمان و عشق بود. **نتیجه‌گیری:** شباهت‌ها و تفاوت‌ها بیانگر این نتیجه است که با وجود تأثیرات مشترک ایمان و عشق بر رشد و تعالی انسانی، هر کدام اثرات منحصر به فرد و ویژه خود را در ظهور کمالات انسانی دارد.

واژگان کلیدی: ایمان، عشق، محبت، قلب، ملاصدرا.

◆ دریافت مقاله: 97/08/01؛ تصویب نهایی: 98/05/10.

1. دکتری معارف اسلامی، مبانی نظری اسلام، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.
2. دکتری معارف اسلامی، مبانی نظری اسلام، دانشگاه فردوسی مشهد، استادیار گروه معارف اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) / نشانی: مشهد؛ دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، گروه معارف اسلامی / نامبر: ۹۹۹۹۹۹۹ / Email: fakhar@um.ac.ir
3. دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران، دانشیار گروه معارف اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.

الف) مقدمه

ایمان و محبت دو مطالبه جدی خداوند از انسان است و تفاوت انسانها با یکدیگر در گرو ظهور این دو ویژگی است. از این رو، انسانها بر اساس طبقات مختلف ایمانی و محبتی، از درجات مختلفی از کمال برخوردارند. ایمان و محبت دو ولیده ارزشمند قلب آدمی است که به دلیل ظهور در مرتبه‌ای مشترک؛ یعنی قلب، شباهتهای بسیاری با هم دارند. وجود برخی از شباهتها در ظهور ایمان و محبت سبب شده است تا برخی این دو ویژگی را عین یکدیگر بدانند (نقل از: اکبریان و گلستانه، 1391: 31)؛ در حالی که به نظر می‌رسد این دو پدیده به دلیل وجود تفاوتهایی که دارند، هر کدام نقشی جایگزین‌ناپذیر در رشد و تعالی انسان دارند.

موضوع این پژوهش، بررسی تطبیقی میان ایمان و عشق به منظور شناسایی وجوه اشتراک و تفاوت این دو ویژگی ارزشمند و نقش جایگزین‌ناپذیر هر کدام در مسیر کمال است. هر چند بررسی این وجوه شباهت و تفاوت از منظرهای گوناگون امکان‌پذیر است، اما مقایسه تطبیقی در پرتو حکمت متعالیه، به دلیل ژرف‌نگری در مسائل انسان‌شناسی، از غنای بیشتری برخوردار خواهد بود. روش تطبیقی مبتنی بر مقایسه برای توصیف و تبیین شباهتها و تفاوتهاست و هدف اصلی آن بسط مفاهیم است؛ زیرا چه بسا دو پدیده به دلیل تشابه، یکی دانسته شوند و نتایج مفهومی دقیقی به دست نیاید. اما با بررسی تطبیقی می‌توان به وجود برخی تفاوتها دست یافت. اهمیت توجه به این تفاوتها بدین سبب است که نقش بی‌بدیل و جایگزین‌ناپذیر هر کدام در مراتب رشد و ارتقای انسان به درستی تبیین شود.

بررسی تطبیقی ایمان و عشق و پیشنهاد طرحی برای آن در حکمت متعالیه به عنوان نظام فلسفی توانمندی که به نوعی نماینده غالب جریانهای فکری و نظری اسلامی است، تبیینی دقیق از این دو ولیده قلب ارائه خواهد داد. چنین ارزیابی و مقایسه‌ای میان ایمان و محبت در حکمت متعالیه با دریافتی جداگانه و متمرکز، تا کنون کمتر مورد توجه بوده است. سیر و ساختار مقاله بدین صورت است که بعد از تعریف لغوی و اصطلاحی ایمان و عشق، به بررسی شباهتها و تفاوتها به روش توصیفی - تحلیلی پرداخته خواهد شد. در این مقاله از میان تقسیم‌بندی دوگانه ملاصدرا برای ایمان، تنها از ایمان حقیقی بحث شده و از ایمان مجازی به دلیل عدم کارایی در تحقق عشق حقیقی صرف‌نظر شده است؛ زیرا ایمان حقیقی، نوری است که قادر به کنار زدن هزاران حجاب ظلمانی و نورانی می‌شود.

ب) تعاریف

1. ایمان

یک) تعریف لغوی: در معنای ایمان میان علمای زبان عرب اختلاف چندانی نیست و مشاهیر علمای لغت، «ایمان» را بر وزن «افعال» مصدر ثلاثی مزید از ماده «أ-م-ن» دانسته، به معنای تصدیق کردن، در امان بودن، امان دادن، اقرار کردن و باور داشتن، عقیده به خدا، پیامبر و وحی و ضد آن، کفر به کار برده‌اند (ابن فارس، 1404، ج 1: 133؛ فراهیدی، 1409، ج 8: 389؛ ابن منظور، 1414، ج 13: 21؛ زبیدی، 1414، ج 18: 24؛ راغب اصفهانی، 1374، ج 1: 207؛ طریحی، 1375، ج 6: 205؛ جوهری، 1376، ج 5: 2071)

دو) تعریف اصطلاحی: ملاصدرا هم‌رأی با واژه‌شناسان، ایمان را از ماده «أمن» دانسته، با اشاره به عبارت «أمنه إذا صدقه»، امنیت تصدیق‌کننده از تکذیب و مخالفت را مطرح کرده است (ملاصدرا، 1366، ج 1: 245). حقیقت ایمان، حقیقت مشککی است که در دو مرتبه مجازی و حقیقی ظاهر می‌شود. او از مؤلفه‌های سه‌گانه «قرار زبانی، عمل جوارحی و تصدیق قلبی» که در تعاریف متکلمان مطرح شده بود، دو عنصر «قرار زبانی» و «عمل جوارحی» را مختص ایمان مجازی دانسته، ماهیت ایمان حقیقی را همان «تصدیق قلبی» در نظر گرفته است و برای اثبات نظریه خود، بحثی مفصل ذیل آیه 3 سوره بقره آورده است. (همان: 254-252)

به عقیده ملاصدرا، شخص برای دستیابی به مرتبه ایمان حقیقی باید با مجاهدتهای علمی و عملی، خود را از ایمان مجازی که سرسپردگی محض است، ارتقا دهد و با صیقلی ساختن قلب خویش و رسیدن به عقل بالفعل، حقایق هستی را مستقیم و بی‌پرده در قلب خویش رؤیت کند. طبق این دیدگاه، جایگاه ایمان، قلب است و شخص با پرده‌برداری از قلب خود، عقاید خویش را مطابق با واقع می‌یابد. از همین رو، در جای دیگر آورده است: «کیان روح آدمی به اصل ایمان است و ایمان، علم است؛ چه اینکه صورت ذات انسان تنها با علم و معرفت تحقق می‌یابد و با علم و معرفت از قوه به فعلیت تبدیل می‌شود». (همان، ج 2: 174)

2. عشق

یک) تعریف لغوی: برخی عشق را مأخوذ از «عشقه» می‌دانند. عشقه گیاهی است که به دور گیاه دیگری می‌پیچد و آن را خشک می‌کند به همین دلیل، گیاه سبز شده، لاغر و در نهایت، زرد می‌شود (ابن منظور، 1414، ج 10: 251). این تفسیر از عشق، ناظر به حال عاشقی است که مبتلا به عشقی شده و جسمش رفته‌رفته تحلیل می‌رود؛ چون وقتی آتش عشق تمام وجود عاشق را گرفت، عاشق را می‌سوزاند و به فنا می‌رساند.

برخی دیگر، عشق را به معنی محبت بیش از حد و اندازه تفسیر کرده‌اند. با توجه به این تعریف، لازم است واژه محبت که در تعریف عشق آمده، بررسی شود. واژه حب در زبان عربی معانی مختلفی دارد. برخی محبت را از عبارت «حبه القلب» برگرفته‌اند و حبه را به معنی دانه و بذر می‌دانند و این تشبیه برای شباهت قلب به دانه است (راغب اصفهانی، 1374: 214)؛ برخی دیگر، محبت را به معنی میل نفس به چیزی موافق

دانسته‌اند(قرشی، 1371، ج 2: 93) که در حقیقت؛ نوعی شوق و کشش است که باید مطابق نفس انسان باشد(ابن فارس، 1404، ج 2: 26) و بعضی دیگر، حب را به معنی دوست داشتن و داد دانسته‌اند که نقیض بغض است.(ابن منظور، 1414، ج 1: 289)

دو) تعریف اصطلاحی: ملاصدرا معتقد است معشوق حقیقی یکی بیش نیست و همهٔ محبتها به محبت «حضرت حق» ختم می‌شود و محبت الهی در جبلت و سرشت همهٔ موجودات است(ملاصدرا، 1981، ج 5: 203؛ 1381: 135). بنابر این منظومهٔ فکری، در نهاد همهٔ موجودات عالم و همهٔ ذرات وجود، عشق به مبدا هستی و شوق رسیدن به کمال به ودیعه نهاده شده است. اما محبت الهی که خدا در فطرت انسان قرار داده، با محبت‌های سایر موجودات متفاوت است. محبت آن‌گاه که به خدا تعلق می‌گیرد، از عالی‌ترین سطوح ایمان است و رسیدن به چنین مرتبه‌ای، رسیدن به عالی‌ترین مقام انسانی است. ملاصدرا برای واکاوی حقیقت عشق در موقعیتهای مختلف، چهار تعریف برای آن ارائه می‌دهد: 1. تعریف‌ناپذیری عشق(همو، 1417: 390)، 2. شعور به کمال(همو، 1354: 147)، 3. ابتهاج(همان: 152)، 4. لذت شدید(همو، 1981، ج 7: 172).

تعریف نخست، ناظر به ماهیت عشق و بالتبع تعریف‌ناپذیر است؛ یعنی ادراک آن جز به واسطهٔ ذوق و شهود نیست. در تعریف دوم، عشق حالت ناشی از ادراک کمال است؛ به این معنا که وقتی موجودی، کمالی را درک و شهود کند، در او حالتی ایجاد می‌شود که به آن عشق گفته می‌شود. این تعریف منافاتی با تعریف نخست ندارد؛ زیرا مطابق حکمت متعالیه، علم و ادراک مساوق وجود است(همان، ج 6: 134). تعریف سوم، ناظر به حالات و احوالات عاشق و ناظر به حالتی است که عشق در وجود عاشق ایجاد می‌کند. این تعریف می‌تواند بیانگر ارتباط میان درک کمال و ایجاد سرور و ابتهاج باشد؛ بدین‌گونه که شخص به میزان درک زیبایی، در خود سرور و ابتهاج می‌یابد. اما ملاصدرا این تعاریف را ناقص می‌داند و به همین دلیل، در جلد هفتم اسفار، خود را موظف به تحلیل عشق می‌کند. این تحلیل به نحوی است که با تجارب متعارف و روزمرهٔ انسانها گره می‌خورد؛ زیرا عموم انسانها این قبیل تجربیات را سریع‌تر و بهتر درک می‌کنند و چه بسا وجود این احساسهای محبت‌آمیز انسانها، به منزلهٔ سرنخهایی برای جستجوی خداوند، به منزلهٔ متعلق‌نهایی محبت است. به همین دلیل، او محبت را لذت سرورآفرینی دانست که از درک کمال و زیبایی حاصل می‌شود. اولین مرتبهٔ ظهور عشق، به عشق به طرفا و فتیان اختصاص دارد. مرتبهٔ بعد از این، محبت خاص خردمندان است و آن عشق به اسما و صفات زیبای خداوند است و مرحلهٔ نهایی عشق که رازی نهان برای انسان کامل است، برای کسی است که مراتب ترقی و تکامل را پیموده است. تنها او مقام حقیقی عشق به خدا را درک می‌کند. سایر انسانها با قرار گرفتن در مسیر رشد معنوی می‌توانند به بارقه‌هایی از عشق دست یابند و از این نیروی پرقدرت برای تبدیل کردن مس وجود خود به زر ناب استفاده کنند.

ملاصدرا عشق را همچون ایمان، به دو نوع حقیقی و مجازی تقسیم کرده است. از نظر او، عشق مجازی همان عشقی است که عاشق از طریق حواس ظاهری به وجوه مختلف زیبایی معشوق، اعم از صورتی(ملاصدرا،

473 بررسی تطبیقی ایمان و عشق از دیدگاه ملاصدرا

1366، ج 3: 182) و معنوی (همو، 1981، ج 7: 173) پی می‌برد و عشق حقیقی، عشقی است که عاشق، تنها با ابزار «قلب» مشغول مطالعه جمال صفات الهی در ملکوت و معاینه نفسانی جمال افعال الهی در غیب است. (همان: 188)

ج) شباهتهای ایمان و محبت

1. عوامل ظهور ایمان و محبت

یک) **رفع حجاب از قلب:** ایمان، یعنی علوم حقیقی را دریافتن؛ علمی که تعلیمی نیستند، بلکه علمی‌اند که خداوند به واسطه رفع حجاب از قلب، آنها را منکشف می‌کند. مرجع این طریق، زهد در دنیا و تبری از علایق آن و اقبال به کنه وجود و همت به سوی خداست. (ملاصدرا، 1354: 485)

از آنجا که ملاصدرا میان حکمت و ایمان، این‌همانی قائل است (همو، 1366، ج 1: 260، 2: 1360، 2: 1369، ج 2: 470، 1417: 21) حدیثی از امام صادق (ع) در این باب می‌آورد که می‌فرماید: کسی که در دنیا زاهد باشد، خداوند حکمت را در قلبش ثابت می‌گرداند، زبانش با حکمت نطق می‌کند، بصیرت دیدن عیوب دنیا را به او داده و درد و دوی آن را به او می‌شناساند و او را سالم از دنیا به سوی دارالسلام خارج می‌گرداند. (همو، 1381: 193)

حکمت از صفات ذاتی حق است و هیچ‌یک از بندگان نمی‌توانند به آن دست یابند، مگر آنکه از دنیا و خود دوری کرده، وجود خود را به تقوا و زهد واقعی مزین سازند که به وسیله آن از آلودگی‌های طبیعت و عادات، خلاصی یابند. (همو، 1360: 14)

عشق نیز همانند ایمان، تعلیمی نیست؛ بلکه عشق، در قلبی هویدا می‌شود که از حجابها رهایی یافته (همو، 1981، ج 2: 77)، از لطافت و ظرافت برخوردار شده و نسبت به استغراق در طبیعت و ماده ظلمانی خالص شده و از نشئه ماده، تجرد یافته باشد؛ چون عشق مرهون دیدن زیبایی حقیقی است و این رؤیت، مشروط به مجاهده و سیر و سلوک است. تا فرد قابلیت دریافت جمال الهی را نداشته باشد، مدرک زیبایی حقیقی نمی‌شود.

دو) خارج کردن حب دنیا از دل: حب دنیا، نوعی حجاب است؛ اما به خاطر اهمیت موضوع، به طور مستقل به آن پرداختیم؛ زیرا آن دسته از حجابهایی از صفات اخلاقی که باعث زنگار و مانع از کشف و ظهور ایمان حقیقی می‌شوند، مانند حسد، کینه، نفرت، نیرنگ، حيله، تکبر، طلب شهرت، میل به ریاست، ریا، و دروغ، ریشه در توجه و حب به دنیا دارند (همو، 1366، ج 4: 170 و ج 5: 137، 1363: ب: 91، 622). شرط اصلی برای بهره‌مندی از ایمان و محبت الهی، بیرون راندن محبت دنیا از قلب است؛ زیرا ریشه هر گناه و شهواتهای ظاهری و لذتهای آنی و غشاوتهای سنگین، حب دنیا است و از این رو، سالک ریشه و آثار این صفات را محو می‌کند و قلب خویش را از این غشاوات و پرده‌ها طاهر می‌کند و خود را از هرگونه تعلق به امور

474 ♦ مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی 80

فرومایه و هر آنچه او را از حق تعالی غافل می‌سازد، خالی می‌کند (همو، 1369، ج 1: 449). بنابراین، تا وقتی قلب لطافت نداشته و مرگب از کثرتها باشد، ایمان و محبت در آن ظهور نمی‌یابد.

برای تحقق عشق، سالک باید هر میلی، جز میل به خداوند و ملاقات او را در وجود خود نابود سازد و انگیزه‌های غیر از قرب الهی نداشته باشد و از اغراض نفسانی و دنیایی کاملاً رهایی یافته باشد؛ به طوری که قلبش نه توجه به دردها و رنجها دارد تا از آنها خواهان رهایی باشد و نه به لذات و خوشی‌ها نظر دارد، تا به آنها برسد. بلکه تمام قصد و اراده‌اش مستغرق در خداوند است و هدفش فقط یک هدف است (همان: 431). جهت قصد و نصب عین او به سمتی است که فقط او را به حق نزدیک می‌کند (همو، 1381: 138) و آن مشاهده معشوق و رسیدن به اوست. (همو، 1363/ب: 292)

بنابر این، موانع سلوک با یاد حق تعالی و قطع تعلق خاطر از اغیار رخت بر می‌بندند. یاد خدا، با چیره شدن محبت الهی بر قلب حاصل می‌شود؛ به گونه‌ای که سالک، همچون عاشق شیدایی می‌شود که هیچ همی جز معشوق در او نیست. (همو، 1369، ج 1: 449)

سه) معرفت: شرط نیل به ایمان حقیقی که معرفت یقینی به مبدء و معاد است، کسب علوم نظری و معارف الهی است. به تصریح ملاصدرا، «معرفت ریشه هر سعادت و جهل، اساس هر شقاوت است» (همو، 1366، ج 4: 423؛ همو، 1369، ج 4: 257). او می‌گوید: کسی که اعتقاد به ثواب نیکوکاران و عقاب گنهکاران داشته باشد، شوق به تکمیل نفس خویش و وصول به ثواب الهی پیدا می‌کند. از این رو، فایده این معرفت نظری، تحقق و تصحیح اعمالی است که خدا بدانها امر فرموده است. منفعت دیگر این علوم این است که اگر نفس را با معرفت نظری، به ریاضت نکشانیم، چه بسا گرفتار خیالات فاسد شود و مدت درازی با آن خیالات بماند و عمر سپری شود و رستگاری نیابد. پس لازم است ابتدا پایه علوم استوار شود. (همو، 1363/ب: 644)

کسی که می‌خواهد شراب محبت او به خدای تعالی از کدورات صاف باشد، باید در اکتساب معارف یقینی سستی نوزد (همو، 1381: 97)؛ زیرا اشتیاق به حق جز بعد از معرفت او ممکن نیست و غایت سلوک، جز با معرفت نیست (همان: 113). عشق و معرفت از لحاظ شدت و ضعف نیز با هم ارتباط تنگاتنگ دارند؛ یعنی میزان عشق و به سر بردن با حق، بستگی به میزان معرفت به ساحت قدس دارد و هر چه معرفت بیشتر و عمیق‌تر باشد، به همان تناسب محبت به آن ریشه‌دارتر خواهد بود.

در نتیجه هرگاه معرفت از جهت ظهور شدت پیدا کند، شوق نیز از جهت قوت، شدت می‌یابد. در مقابل، معرفت و شوق سلوک از حیث تلاش زیاد می‌شود و هرگاه شوق قوی شده و حرکت زیاد شود، معرفت از جهت کشف کامل می‌شود. به همین ترتیب ادامه دارد تا دایره اول به آخر آن متصل شود و در بین عارف و معرفت غیر معروف، و مشتاق و شوق به سوی معشوق، سالک و سلوکی باقی نمی‌ماند، مگر کسی که سلوک به سوی او بوده و مقصود نهایی است. (همان: 114-113)

2. برخورداری از محل مشترک ظهور

ملاصدرا با استشهاد به برخی آیات قرآنی (مجادله: 22؛ حجرات: 14؛ نحل: 106؛ مائده: 41)، جایگاه ایمان را، قلب و آن را امری قلبی در نظر گرفته است؛ یعنی علاوه بر اینکه موطن آن قلب است، ایمان آوردن نیز عملی قلبی است. از نظر وی، ایمان، صرف تصدیق مطلق نیست؛ بلکه تصدیقی قلبی است. در واقع؛ این تصدیق، عقلی و منطقی نیست، بلکه امری قلبی است. گرچه عقل نظری توانایی کشف مفهوم حقایق عالم را دارد، اما برای درک حقایق عالم وجود به ابزار دیگری به نام قلب نیاز است که اگر «قلب» به کار گرفته شود، به جای علم به مفاهیم معقول، با «وجود» حقایق غیبی ارتباط برقرار می‌شود و محل تجلی اسمای الهی می‌شود.

ملاصدرا با اتخاذ این مبنا که «قلب» تنها شناخت یقینی خدا است، انسان با کاوش در معدن درون خود به کشف اسما و صفات الهی می‌پردازد و از این طریق به خداوند معرفت حاصل می‌کند. شخص برای کشف این معرفت، علاوه بر عقل و استدلال‌های عقلی، به شریعت نیازمند است (ملاصدرا، 1981، ج 8: 303) تا به کشف و شهود برسد و شریعت به عنوان عامل کشف‌کننده در نظر گرفته است. البته ملاصدرا متذکر این نکته است که فرد با یافته‌های عقلی و حتی کشف و شهود، هیچ‌گاه بی‌نیاز از معارف و حیانی نمی‌شود و این کشف و شهود باید مطابق با شریعت باشد.

از طرفی، با توجه به عمومیت این تفکر که محبت امری قلبی است و طبق گفته ابن عربی: «جایگاه عشق، قلب محب است نه عقل و حسش» (ابن عربی، بی‌تا، ج 4: 113)، بنابر این، عشق کار قلب است و در حقیقت؛ مقصد نهایی قلب، وصول به عشق و محبت به کمال مطلق است که اگر انسان بدان دست نیابد و به غیر محبوب حقیقی مشغولش کند، قلب به ثمر نمی‌رسد و محبت در آن می‌میرد. اما اگر عشق در قلب ظهور کند، باعث می‌شود هر شیء همان‌گونه که هست، بدون کوچک‌ترین خطایی ادراک شود. (ملاصدرا، 1366، ج 2: 329)

با توجه به اینکه ایمان و محبت هر دو در قلب ظاهر می‌شوند، لازم است به چیستی «قلب» اشاره شود. مراد از قلب، همین جسم مادی صنوبری شکل نیست که در انسان و حیوان هر دو هست، بلکه لطیفه‌ای معنوی و قوه‌ای دراکه است که وقتی مدرک معنای نظری می‌شود، مدرک معنویات می‌شود (مبو، 1369، ج 1: 357). ملاصدرا حقیقت انسان را قلب می‌داند و مقصود او از قلب، همان حقیقتی است که حکما از آن به نفس ناطقه تعبیر می‌کنند (مبو، 1981، ج 9: 139). قلب در اصل فطرت، صلاحیت قبول آثار ملائکه الهی و شیطان را به طور مساوی دارد و یکی از دو جانب را بر دیگری، یا به واسطه تبعیت از هوی و واژگون شدن در شهوات یا با اعراض و مخالفت از آن ترجیح می‌دهد؛ به این بیان که اگر مسیر تبعیت از هوی و هوس و افزودن زنگار بر قلب ادامه یابد، قلب فطری دچار مرگ شده و به تعبیر قرآن (اعراف: 179)، کارایی خود را از دست می‌دهد. اما اگر با هوی و شهوات مجاهده و راه خدا طی شود، شخص با تشبیه به اخلاق ملائکه الهی

قلبش، مانند آسمان محل استقرار ملائکه بزرگوار، محل هبوط الهامات، معدن معارف الهی و اشراقات عقلی (ملاصدرا، 1369، ج 1: 110) و مدرک معقولات می شود.

در ابتدای خلقت انسان، قلب صنوبری اولین عضوی است که خلق می شود و با خون رسانی لحظه به لحظه، حیات جسمانی انسان را تضمین می کند. در ابتدای تولد معنوی نیز اولین عنصر حیات عقلی، قلب است. همان گونه که گفته شد تمامی مراتب باطنی از جمله «قلب» در انسان حاضرند، اما برای به فعلیت رسیدن این استعداد و قوا، لازم است انسان از جوهر علم و عمل، کمک و یاری جوید تا قلب معنوی او متولد و بستر شناخت یقینی خداوند آماده شود؛ زیرا شناخت، با معرفتهای متعارف حسی و عقلی که از راه تشکر نظری به دست می آید، کاملاً متفاوت است. از همین رو، خداوند فرموده است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (ق: 37). در نتیجه، قلب در این اطلاق به معنای مرتبه خاصی است که سالک با طی منازل بدان دست پیدا می کند. گفتنی است «قلب» در دستان خداست و هنگامی که سالک به مقام قلب رسید، سلوک مقاماتش به پایان می رسد؛ از ابلیس در امان شده، به آرامش می رسد. (همان: 508)

3. خارج از دایره اجبار و اختیار

عشق و ایمان، اموری موهبتی اند (ملاصدرا، 1363/ب: 197) و از حوزه اجبار و اختیار خارج اند؛ یعنی نمی توان کسی را با اکراه و اجبار مؤمن و عاشق ساخت؛ زیرا ایمان و عشق مربوط به حوزه قلب است و در امور قلبی جبر و اکراه راه ندارد (همو، 1360: 12). همچنین ایمان و عشق، در قلمرو رفتارها و تلاشهای انسانی قرار ندارند؛ بدین گونه که انسان با اختیار خود نمی تواند ایمان یا عشق را در قلب خود حاضر کند، بلکه فقط می تواند با مبادی اعدادی، خود را در مسیر دریافت این نفحات قرار دهد؛ زیرا قلب در دست خدا و ایمان فعل خداست. به همین دلیل، ملاصدرا معتقد است طلب ایمان و اقتضای محبت حق، رزقی معنوی و موهبتی روحانی از جانب پروردگار است که از میان هزاران نفر، یکی لایق و قابل این منت ارزشمند است؛ زیرا ایمان، نوری از انوار الهی است که خدا بر قلب هر کس که بخواهد می تاباند. (همو، 1369، ج 1: 399)

4. امری ذاتی

هنگامی که شخص از خواب غفلت بیدار نشود و از بیهوشی جسمیت به هوش نیاید و خود را در عالم دنیا غریب احساس نکند که در دست طبیعت اسیر و در بحر هیولی غرق شده است و مبتلا به خدمت ابدان شده است و فریب زینت شهویه که لهو و لعب است را خورده و گرفتار قوه غضبیه که تفاخر و تکاثر در اموال است نیابد (ملاصدرا، 1354: 374)، ایمان و محبت او عرضی خواهد بود و شریعت را برای امیال و آرزوهای نفسانی خود به استخدام خویش درمی آورد (همو، 1417: 375). اما اگر از مراحل کمالی و منازل انسانی که در انتظار اوست، آگاه شد و در پی وصول به غایت کمال انسانی خود کوشا شد و با ریاضتهای علمی و عملی مراتب انسانی خود را تکمیل ساخت، به کمال مخصوص نفس ناطقه؛ یعنی ایمان حقیقی خواهد رسید. در

477 **◆** بررسی تطبیقی ایمان و عشق از دیدگاه ملاصدرا

پی آن، تمام نظام هستی و خیرات افاضه شده از باری تعالی، همگی در نفس نقش می‌بندند و عالم نفس، عالم عقلی و جهان علمی می‌شود (همان: 296). در این صورت، ایمان جزء ذات او می‌شود؛ زیرا سالک از طریق قلب، حقایق برایش منکشف می‌شود و به ازای هر انکشافی، با حقایق وجود متحد می‌شود و به آنها محبت می‌ورزد.

فردی که به این مرتبه از ایمان برسد، در حیات دنیوی به کمال عقل نظری و عملی می‌رسد. او همان مقرّبی است که ضمن اعراض از شواغل مادی، به زیبایی‌های عالم ملکوت توجه دارد و در امور عقلی منغم است (همو، 1363/ب: 491) و توسط شوقی که در درون دارد، پیوسته در طلب خداوند است و با سرعت زیاد به جانب حق حرکت می‌کند و با سیری سریع به کشف حقایق نایل می‌شود و به موجب وجدان مکاشفه‌ها و مواجهه با زیبایی اسمای حق تعالی و حقایق ملکوتی، در لذت و بهجت به سر می‌برد. این عشق، جزء لاینفک وجود اوست؛ زیرا معشوق در ذات خودش متصور و متمثل است و هر چه در ذات و عالم شخص موجود می‌شود، غیر او نیست. (همو، 1354: 466)

5. شک و زوال ناپذیر

در حوزه ایمان و محبت، شک و زوال راه ندارد؛ به این معنا که شخص از وجود آنها، هم با علم یقینی و حضوری آگاه است و هم با توجه به آیه شریفه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» (حجرات: 15) تردید در آنها نفوذ نمی‌کند؛ زیرا این ایمان از علم‌الیقین به سمت عین‌الیقین و حق‌الیقین حرکت می‌کند و یقین، سوزاننده هر شک و تردیدی است. از طرفی، کسانی هم که ایمان دارند، وجودشان با محبت شدید به خداوند آغشته شده است؛ به طوری که خداوند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره: 165). از این رو، انسانی که وجودش با ایمان و محبت سرشته و متحد شده باشد، نمی‌تواند گرفتار تردید شود.

اکنون با توجه به اینکه ایمان و محبت از امور ذاتی و یقینی محسوب می‌شوند، از زوال و نابودی مصونند؛ زیرا زوال در جایی پدید می‌آید که آن امر، مشکوک یا غیر ذاتی بوده باشد. ممکن است این سؤال پیش آید که چگونه برخی در ایمان خود مردد می‌شوند یا ایمان خود را از دست می‌دهند؟ پاسخ این است که شک و زوال در قلمرو ایمان مجازی راه دارد نه در حوزه ایمان حقیقی که «یقین» اساس آن است.

6. شهودی

ایمان و محبت یک دریافتی درونی است که تنها با رابطه شهود می‌توان به حقیقت آن رسید. به عقیده ملاصدرا، کشف صورت تمام عالم در قلب، حضوری است و شخص با نور حق تعالی به اشیا می‌نگرد و به مشاهده آنچه برای همگان پوشیده است، می‌پردازد و بدانها عشق می‌ورزد. از این رو، محبت برخاسته از ایمان، امر احساسی و سلیقه‌ای نیست. همچنین نور ایمان موجود که خاصیت به نمایش گذاردن اشیا را دارد، نوری حسی یا نور فکری آمیخته با ظلمت که منشأ خطا و اشتباه است، نیست. (ملاصدرا، 1981، ج: 9: 375)

7. نهانی و مکتوم بودن

ویژگی مشترک مهم دیگر، مربوط به ماهیت شخصی رابطه میان خدا و انسان است. این رابطه یکی از مخفی‌ترین و مرموزترین ویژگی‌های انسان است؛ بدین‌گونه که افراد قدرت و توانایی تشخیص بود و نبود ایمان و محبت یکدیگر را ندارند که بتوانند نسبت به همدیگر حکم کنند یا آنکه میزان ایمان و محبت افراد را بسنجند؛ زیرا افراد از ظهور حقایق پنهانی یکدیگر آگاه نیستند و کسی درک و محبت حاصل از شهود سایرین را ندارد؛ چون این نحوه از آگاهی، حضوری است. در کتاب «کسر الاضنام» آمده است: کتمان محبت و اجتناب از ادعای آن و کناره‌گیری از اظهار وجود و محبت، به خاطر تعظیم محبوب و غیرت بر آشکار کردن آن است؛ زیرا محبت، سرّی از اسرار خدا در قلوب بندگان اوست و آنها در حجابهای کتمان، از چشمان نااهلان و نامحرمان مخفی‌اند (ملاصدرا، 1381: 101)؛ چنان‌که در حدیث قدسی وارد شده: «اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری» (نقل از: کاشانی، 1323: 416). و در عبارتی دیگر: «کما ورد اولیائی تحت قبائی» (مجلسی، 1406، ج 9: 285). در نتیجه، اظهار و آشکار کردن قول و فعل، مذموم است؛ مگر زمانی که مستی محبت غلبه کند. در این صورت، زبان آزاد شده و اعضا مضطرب می‌شود و صاحب آن ملامت نمی‌شود. در این زمینه ملاصدرا حکایاتی نقل کرده و گفته است: بعضی از مکاشفین از محبین گفتند: «خدای تعالی را 30 سال با نهایت تلاش با اعمال قلبی و جوارحی، عبادت نمودم به طوری که گمان کردم که نزد خدا چیزی دارم...». سپس چیزهایی از مکاشفات را در قصه طولانی ذکر کرده و در آخر گفته است: «به صفتی از ملائکه که تعداد آنها به عدد تمام آن چیزهایی که خدا خلق کرده، رسیدم و گفتم: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: ما دوستان خداوند متعال هستیم و در اینجا او را 30 هزار سال عبادت می‌کنیم و هرگز غیر او بر قلوب ما خطوط نکرده و غیر او را یاد نکردیم...». در ادامه می‌گوید: «از اعمالم حیا کردم، آن اعمال را به کسانی که بر آنها وعده‌های عذاب محقق شده بود، بخشیدم تا از آنها تخفیف عذاب از جهنم باشد». در این هنگام کسی که نفس خود را به ذلت و عبودیت شناخته و پروردگار خود را به آنچه اهلیت آن را دارد بشناسد، زبانش از ادعای محبت لال می‌شود، بله حرکات، سکنت، قدمها و دست‌نگهداشتن‌های او از آن چیز نزد ذات او بر محبت او شهادت می‌دهد. (ملاصدرا، 1381: 103-102)

8. تشکیکی

انسان متناظر با عالم هستی، دارای چهار نشئه حسی، نفسانی، عقلی و الهی است (ملاصدرا، 1366، ج 7: 194؛ 1981، ج 6: 277). مطابق با مراتب هستی، در هر مرتبه‌ای صورت ادراکی مطابق و متناسب با آن مرتبه ظاهر می‌شود و از آنجا که حقیقت انسان، حقیقت مدرک؛ یعنی نفس ناطقه است، به میزان ادراک او از هستی، مراتب وجودی را طی می‌کند و با ادراکات متحد می‌شود و از جنس جوهر آن مرتبه که مدرکش است (همو، 1417: 351) شده، مستعد صعود به مرتبه بعدی می‌شود. از همین رو، ایمان و محبت از مقامات انسان در انسانیت است (همو، 1366، ج 1: 254). به تناظر انقسامات مراتب ادراک انسانی، ایمان و محبت به حسی (لسانی)،

479 **◆** بررسی تطبیقی ایمان و عشق از دیدگاه ملاصدرا

نفسانی (تقلیدی)، عقلی (برهانی) و الهی (کشفی) تقسیم می‌شود. ملاصدرا برای هر مرتبه‌ای، کمالی معلوم و معین بیان کرده است. بنابر این، ایمان و محبت، تشکیکی‌اند و نسبت به اشخاص، شدت و ضعف می‌پذیرند و واجد کمال و نقص می‌شوند؛ به طوری که برخی در آن کامل و برخی دیگر ناقص‌اند.

9. تجربه شخصی

ایمان و محبت بنا به قاعده اتحاد عاقل و معقول (ملاصدرا، 1981، ج 7: 177-178)، هر دو تجربه شخصی و امری درونی و حضوری‌اند که فقط صاحب آن، این تجربه را درک می‌کند؛ زیرا تمامی علوم حضوری، تجربه درونی‌اند و امور حضوری، قابل تعلیم و تعلم نیستند. لذا به طور کامل قابل بیان نیستند. این تجربه، رابطه‌ای عاشقانه با خداوند است؛ رابطه‌ای شخصی، عمیق و متحول‌کننده که به واسطه آن، تمام کردار و حالات شخصی عاشق، به وضعیت سازگار با این رابطه تغییر می‌کند. بنابر این، درک وجودی ایمان و محبت، برای کسانی ممکن است که این امور را تجربه کرده باشند.

10. فرایندی بودن

سالک برای ظهور ایمان و محبت باید فرایندی را سپری کند؛ زیرا تا قلب آمادگی پذیرش نداشته باشد، امکان تحقق آن دو نیست. به همین منظور، فرد هم در ظهور ایمان و هم در ظهور محبت، باید اقداماتی را انجام دهد. برای مثال، باید برای ظهور ایمان، به آن دسته از علومی که مربوط به حوزه عمل است، عمل کند؛ زیرا اگر به آن عمل نشود، آن علم برای قلب حجاب می‌شود. (ملاصدرا، 1417: 371، 1366، ج 3: 500)

همچنین باید علوم نظری و معارف الهی را تحصیل و سپس این معارف را به تدریج در خود راسخ کند تا اهل مشاهده عینی شود (همو، 1981، ج 9: 288)؛ زیرا خروج نفس ناطقه از قوه به فعل و حرکت استکمالی آن، در سایه تفکر محقق می‌شود (همان، ج 8: 295). بنابر این، برای کشف و ظهور ایمان، نیاز به تلاش است و به طور آنی و دفعتاً حاضر و ظاهر نمی‌شود و لازم است مراحل سپری شود.

علاوه بر ایمان، بنا به اعتقاد ملاصدرا، عشق نیز دارای فرایندهای گوناگون و تدریجی است و به صورت دفعی و آنی پدید نمی‌آید. او حتی نحوه شکل‌گیری عشق نفسانی را که از نوع عشق مجازی است، فرایندی از استحسان تا تمثیل بیان می‌کند. وی برای تحقق سایر عشقهای عقلانی و الهی نیز مراحل را در نظر گرفته است. (همان، ج 7: 177-184)

11. پویایی و نو به نو شدن

ایمان و عشق؛ یعنی داشتن رابطه‌ای زنده با خدا. مهم‌ترین چیزی که در اینجا اهمیت دارد، زنده نگه داشتن همین رابطه است. جایگاه ایمان و محبت، قلب است. خداوند نیز فرموده است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (ق: 37). ذکر موجود در آیه، می‌تواند به معنی معرفت یا یاد معشوق حقیقی باشد. سؤالی

اینجاست که چرا خداوند در آیه، لفظ قلب آورده است؟ می‌توان گفت چون تجلیات و جمال الهی، در یک حال باقی نیستند و دائماً در احوال مختلف منقلب می‌شوند، به این سبب که شئونات حق، ظهورات نو به نو و متنوع دارد؛ پس نیازمند محلی‌اند به نام قلب که ویژگی آن، پذیرش احوال مختلف است. قلب، مقید به هیچ قیدی نیست؛ سریع منقلب می‌شود و با تقلب دائمی تجلیات الهی، با توجه به آیه «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمن: 29) به طور دائم منقلب می‌شود (ابن عربی، بی‌تا، ج 2: 113؛ ملاحظه، 1366، ج 4: 42)؛ زیرا قلب محلی است که لحظه به لحظه در حال انقلاب و دگرگونی است. بدین‌گونه با هر تجلی، ایمان و محبت نخست، منقلب شده و جای خود را به ایمان و محبت بعدی می‌دهد و با انقلابهای پی‌درپی، به ایمان و محبت نو و بیشتری می‌رسد.

12. خودشکنی

خصوصیت مشترک دیگر، خودشکنی است؛ زیرا در آن غرور و تکبر شکسته می‌شود. ترک غرور برای انسان از دشوارترین کارهاست. صفات نفسانی و انانیت بر مؤمن محب غلبه ندارد تا تکبر بورزد و این به خاطر فنای او در ذات و در صفات و استغراقش در شهود ذات حق و صفات اوست (ملاحظه، 1366، ج 6: 100) و هر لحظه با خشوع و اظهار تذلل، خواهان یاری خداوند است که بر قربش بیفزاید؛ زیرا ذات و عظمت او، نهایت ندارد. (همان، ج 1: 89)

13. تعهدآور بودن

ایمان و محبت به خدا، هر دو تعهدآورند؛ بدین‌گونه که شخص مؤمن ملزم به انجام تعهداتی است که عمل به دستورات الهی است (همان: 248-245). پس مؤمن، پیمانی با خود همراه دارد. این تعهد یادآور و نشانه ایمان است؛ به این معنا که مؤمن در رابطه با خداوند، خود را متعهد به انجام یک سری رفتارها می‌بیند. از طرفی، عاشق نیز در برابر معشوق متعهد است؛ زیرا عشق صرفاً یک احساس نیست، بلکه تعهدی هدفمند برای انتخاب طرح پیچیده‌ای از اعمال و نگرشها در رابطه با معشوق است.

آنچه تعیین‌کننده رفتار، خط‌مشی و ترجیحات زندگی شخص مؤمن و عاشق است، علائق و امیال شخصی نیست؛ بلکه معیار نهایی ارزیابی و به تبع آن، سنجش علائق و سلايق، خداوند است.

14. پرخورداری از اخلاص

ویژگی بارز ایمان و محبت، اخلاص است. اخلاص در این مقوله به این معناست که فرد، بی‌غرضانه و بی‌چشمداشت، طالب خدایی است که دوستش دارد و شخص مؤمنی که ایمانش ایمان حقیقی است، بدون طمع و ترس خواهان خداوند است (ملاحظه، 1358: 172)؛ به این معنا که همچون سایر عباد نیست که طلبه هوی و طالب مرغوبات‌اند و چیز محقر را به محقر دیگر تبدیل نمی‌کند و فانی را به فانی مبدل نمی‌کند. همچنین مؤمن به خداوند با چنان حرارت و خلوصی تقرّب می‌جوید که بر تمام دلهره‌ها و ترسها فائق می‌آید؛

481 بررسی تطبیقی ایمان و عشق از دیدگاه ملاصدرا

چنان که تهور طلب وصال پروردگار را پیدا می‌کند. در حقیقت؛ تهور طلب کردن، ثمره زحمات مؤمن است. (همو، 1366، ج 6: 103؛ 1369، ج 1: 458)

د) تفاوت‌های ایمان و محبت

1. تفاوت در تعریف

ایمان و محبت از نظر مفهومی و معنایی با یکدیگر متفاوت‌اند؛ به طوری که ملاصدرا برای ایمان تعریف لغوی و اصطلاحی در نظر گرفته (ملاصدرا، 1366، ج 1: 245)، ولی در رابطه با محبت، به این حقیقت واقف شده که با رازی سر به مهر و مسئله‌ای غیر قابل ارزیابی روبه‌روست. لذا مقام عشق را از حد و لغت و صفت بیرون دانسته است؛ زیرا عشق، بزرگ‌تر و عمیق‌تر از آن است که حقیقتاً قابل درک، بررسی و محدود شدنی در قالب کلمات باشد. (همو، 1358: 103)

2. عینیت وجود با عشق و عدم عینیت وجود با ایمان

ملاصدرا علاوه بر اینکه عشق را عین وجود می‌داند، وجود را نیز عین عشق دانسته (ملاصدرا، 1417: 390) و بر اساس تشکیک وجود، هر موجودی را خواه بسیط یا مرکب که واجد حیات و شعور و ادراک باشد، دارای عشق دانسته است (همو، 1981، ج 7: 139). اما درباره ایمان چنین نظری را ارائه نداده و بیان نکرده است که ایمان همچون عشق در سراسر هستی جریان و سریان دارد، بلکه ایمان را مختص انسان مکلف دانسته، کمترین مرتبه ایمانی را ویژه انسانی می‌داند که شهادتین را بر زبان آورده است.

3. محبت صفت ایمان

متعلق ایمان و عشق، جمال و زیبایی است؛ زیرا برای هر کمالی، جمالی است که آن جمال با حواس درک نمی‌شود و با نظر و قیاس ضبط نمی‌شود (ملاصدرا، 1358: 34). اما تفاوتی که میان ایمان و عشق می‌توان در نظر گرفت، این است که ایمان نوری است که موجب زیباشناسی می‌شود و عشق محصول زیباشناسی است. با این بیان که شخص به سبب نور ایمان، به زیبایی اسمای حسنا الهی که در عالم موجود است، معرفت می‌یابد و در همان لحظه، عشق شعله‌ور می‌شود؛ زیرا محبت، صفت ایمان است (همو، 1369، ج 1: 468). بنابراین، سالک با دیدن زیبایی‌ها، عاشق و مبهتج و شاد می‌شود و از این رؤیت، لذت می‌برد.

4. همراهی ایمان با صرف معرفت و همراهی محبت با معرفت و ابتهاج

از نظر ملاصدرا، در حوزه ایمان، معرفت از جایگاه بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای برخوردار است؛ به طوری که برای توضیح همراهی معرفت با ایمان، علاوه بر اینکه در تعریف آن از عنصر معرفت استفاده می‌کند، به

تناسب میان میزان معرفت و شدت ایمان نیز اشاره می‌کند و معتقد است: معرفت دارای سه مرتبه ظنی، یقینی و شهودی است. مرتبه ظنی برای تصحیح اعمال به درد می‌خورد و عاری از حقیقت است؛ مرتبه یقینی مرتبه‌ای است که بر براهین ضروری استوار است و مرتبه شهودی بر مرتبه یقینی مبتنی است و بذکر شهودی باطنی از مرتبه یقینی پدید آمده است. (ملاصدرا، 1366، ج 3: 238)

ملاصدرا میان عشق و ادراک، رابطه‌ای تنگاتنگ قائل است و عشق را معلول ادراک کمال و زیبایی دانسته و با ادراک زیبایی حالت جذب شدن به سوی زیبایی و کمال ملائم خود، برای آن مدرک رخ می‌دهد که به عشق می‌گویند. بر حسب میزان درک آن موجود، درجه و حالت جذب شدن در او متغیر است. اما آیا عشق به معنی صرف آگاهی و ادراک جمال است؟ به نظر نمی‌رسد که عشق، صرف یک ادراک باشد؛ زیرا در تعاریف موجود، برای عاشق نوعی احساس و حالتی از ابتهاج در نظر گرفته شده است (همو، 1363/الف: 63). در این خصوص ملاصدرا می‌گوید عاشق، هنگام ادراک کمال و جمال، دچار حالت ابتهاج می‌شود (همو، 1354: 152) و به گونه‌ای این ابتهاج را حتی به خداوند نسبت می‌دهد. او در کتاب مبدء و معاد، فصلی را در باب ابتهاج ذاتی حق تعالی گشوده و معتقد است خداوند نیز به واسطه داشتن جمال و کمال ذاتی، مبتهج است؛ ابتهاجی که به وصف و رسم نمی‌آید و عاری از هر حد و ماهیتی است (همان). همچنین او در جای دیگر عشق را «شعور به کمال» (همان: 14) در نظر گرفته که در واژه شعور نیز نوعی احساس نهفته است. (همو، 1363/الف: 63)

5. ایمان نوری است و عشق ناری است

ملاصدرا ایمان حقیقی را نوری از انوار الهی دانسته که بر باطن انسان افاضه می‌شود (ملاصدرا، 1366، ج 1: 266). حقایق پنهان همان‌گونه که هستند در آن ظاهر و ادراک می‌شوند که به وسیله آن نفس انسانی از قوه و نقص، خارج و به فعلیت و کمال می‌رسد (همو، 1360: 28) و به معرفت اشیا به صورتهای اصلی خود؛ یعنی همچنان که هستند، پی می‌برد (همو، 1354: 428) و از عالم اجسام و تاریکی‌ها رهایی یافته، به عالم ارواح و انوار ارتقا می‌یابد (همو، 1360: 28) و بعد از آنکه از جنس حیواناتی بوده که از این نوع حقایق به دور بوده‌اند، از جانب خداوند این نور افاضه می‌شود (همو، 1363/ب: 641-642) و بدان نور، هر یک از نورهای عالم غیب را ادراک می‌کند (همو، 1384: 64) و احوال مبدء و اسرار معاد بر وی منکشف می‌شود.

تمامی عرفا که با کشف و شهود سر و کار دارند، به خاصیت سوزانندگی عشق معترف‌اند. ملاصدرا نیز به تبع آنان از حب، به نار تعبیر کرده است (همو، 1366، ج 3: 138). عشق، آتش خداوند است که جز معشوق، همه را می‌سوزاند. به تعبیر امام علی (ع): «حَبَّ اللهُ نار لا یمر علی شیء الا احترقه»؛ یعنی هر آنچه غیر خداوند باشد، حتی خود موهوم، می‌سوزد و نیستی شخص نمایان می‌شود و تنها چیزی که باقی می‌ماند بنا به فرموده قرآن (الرحمن: 27)، خداوند است. در حقیقت؛ خاصیت این آتش سوزاننده، پاک‌کنندگی است.

6. گذر ایمان حقیقی از تکامل عقل نظری و عملی؛ گذر محبت از ایمان حقیقی

برای ظهور ایمان حقیقی، نفس باید در دو قوه عقل عملی و نظری کمال یابد. البته کمال این دو جداگانه نیست (ملاصدرا، 1981، ج 3: 417)، بلکه وابسته به یکدیگرند و دیگری بدون اولی ناقص است و این استکمال در دل یکدیگر رخ می‌دهد؛ بدین گونه که با تبعیت از شریعت و تخلیه قلب، صیقلی و مستعد دریافت علوم الهی و حقایق عقلی می‌شود. در این هنگام با مزین شدن به تصاویر منعکس شده از حقایق الهی، قلب به ایمان حقیقی دست می‌آید. (همان، ج 9: 125)

محبت الهی از خلال ایمان حقیقی ظهور می‌کند. در واقع؛ عشق از ایمان می‌جوشد. وقتی شخص به عقل بالفعل رسید، به حقایق اشیا علم پیدا می‌کند که این شناخت، منجر به عشق می‌شود؛ زیرا با مطالعه جمال الهی، لحظه به لحظه، با جمال و حسنی تازه و نو مواجه می‌شود که صورت تمامی آنها را در قلب خود منعکس و حاضر می‌یابد (همو، 1360: 8). به موجب هر کشفی، محبت و عشقی در قلب او به غلیان در می‌آید. بنابر این، عشق الهی از طریق ایمان هویدا می‌شود که خداوند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره: 165)؛ مؤمن واقعی، شدیدالجب به خداست و جانی که تار و پودش از ایمان به حق تنیده شده، جایگاه راستین و پایگاه واقعی عشق به اوست. (همو، 1981، ج 7: 186)

هـ) نتیجه

بررسی و مقایسه تطبیقی میان ایمان و عشق نشان می‌دهد که این دو ویژگی در عین حال که از وجوه اشتراک زیادی برخوردارند، اما برخی از تفاوتها سبب می‌شود که عینیت این دو ویژگی قابل قبول نباشد.

برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های مشترک میان ایمان و محبت عبارتند از: برخورداری از محل مشترک ظهور، غیر اختیاری بودن در ظهور، زوال ناپذیری، شهودی بودن، برخورداری از مراتب گوناگون، فرایندی بودن، پویایی و نوبه نو شدن و تعهدآوری.

از سوی دیگر، اختلافاتی که در مفهوم، ماهیت و کارکرد هر کدام از این ویژگی‌ها وجود دارد، تأکیدی بر نقش جایگزین‌ناپذیر هر یک از آنهاست. عشق، مفهومی غیر قابل تعریف است؛ در حالی که ایمان، تعریف‌پذیر است. ایمان توأم با معرفت، خاصیت زیباشناسی دارد؛ در حالی که محبت توأم با ایمان از خاصیت لذت سرورآفرین برخوردار است. وجود با عشق عینیت دارد؛ در صورتی که چنین عینیتی برای ایمان محقق نیست. ایمان از جنس نور و محبت از جنس نار است. با وجود اینکه ایمان و محبت محل مشترک ظهور دارند، اما محبت صفت ایمان است و از خلال ایمان، ظهور پیدا می‌کند؛ در حالی که ایمان هنگامی ظهور می‌یابد که انسان به کمال عقل عملی و نظری رسیده باشد.



منابع

- قرآن کریم.
- ابن عربی (بی تا). فتوحات. بیروت: دار الصادر.
- ابن فارس، احمد (1404 ق). معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (1414 ق). لسان العرب. بیروت: دار صادر.
- اکبریان، رضا و فهمیه گلستانه (1391). «حقیقت ایمان از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبائی». حکمت صدرایی، سال اول، ش 1: 32-23.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (1376). الصحاح. بیروت: دارالعلم للملایین.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (1374). مفردات الفاظ قرآن. تهران: مرتضوی.
- زبیدی، محمد بن محمد (1414 ق). تاج العروس. بیروت: دار الفکر.
- طریحی، فخرالدین بن محمد (1375). مجمع البحرین. تهران: مرتضوی.
- فراهیدی، خلیل ابن احمد (1409 ق). کتاب العین. قم: هجرت.
- قرشی، علی اکبر (1371). قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدتقی (1406 ق). روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه. [بی جا] مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (1360). اسرار الایات. تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه اسلامی.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (1981). الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الأربعه. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (1417 ق). الشواهد الربوبیه. بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (1354). المبدأ و المعاد. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (1363/الف). المشاعر. تهران: طهوری.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (1358). الواردات القلبیه فی معرفه الربوبیه. ترجمه احمد شفیع‌ی‌ها. [بی جا]: انجمن فلسفه ایران.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (1366). تفسیر القرآن الکریم. قم: بیدار.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (1384). رساله سه اصل. ترجمه محمد خواجوی. تهران: مولی.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (1369). شرح اصول تکافی. ترجمه محمد خواجوی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (1381). کسر الاصنام الجاهلیه. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

- ملاصدرا، صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی (1363/ب). *مفاتیح الغیب*. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران و مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- **Holly quran**
- Akbarian, Reza & Fahimeh Golestaneh (2012). "The Truth of Faith from the Viewpoint of Mulla Sadra and Allameh Tabatabaei". *Transcendent Theosophy*, First Year, No. 1: 23-32.
- Farahidi, Khalil Ibn Ahmad (1988). *Ketab Al-'Ayn*. Qom: Hijrat Publishing.
- Ibn Arabi (*n.d.*). *Conquests*. Beirut: Dar al-Sader.
- Ibn Fares, Ahmad (1983). *The Analogy of the Analogy*. Qom: Islamic Al-Alam School.
- Ibn Manzūr, Muhammad Ibn Mokarram (1993). *Arabic Language*. Beirut: Dar al-Sader.
- Jawhari, Isma'il Ibn Hammad (1997). *Al-Sahah*. Beirut: Dar Al-Elm lel Malaeen.
- Majlesi, Muhammad Taghi (1985). *Rozah al-Muttaqin fi Sharhi Man La Yahzarah al-Fiqhih*. [n.p]: Koushanpour Islamic Cultural Institute
- Qarashi, Ali Akbar (1992). *The Meaning of the Koran (Qamus Quran)*. Tehran: Dar al-Kutb al-Islamiyah.
- Ragheb Isfahani, Hussein Ibn Muhammad (1995). *Lexicography of the Qur'anic Words*. Tehran: Mortazavi.
- Sadr al-Din Shirazi, Muhammad Ibn Ibrahim (1981). *Al-Hekmat Al Muta'alyeh fi-l-Asfar al-Aqliyya al-Arba'a (The Transcendent Theosophy in the Four Journeys of the Intellect)*. Beirut: Dar-Ehya Al-Torath Al-Arabiya.
- Sadr al-Din Shirazi, Muhammad Ibn Ibrahim (1975). *Al-Mabda Va al-Ma'ad*. Tehran: Iranian Society of Islamic Wisdom and Philosophy.
- Sadr al-Din Shirazi, Muhammad Ibn Ibrahim (1984). *Al-Mashaer*. Tehran: Tahouri.
- Sadr al-Din Shirazi, Muhammad Ibn Ibrahim (1996). *Al-Shavahed al-Rububiyah*. Beirut: Institute of Al-Arabi History.
- Sadr al-Din Shirazi, Muhammad Ibn Ibrahim (1979). *Al-Varedat al-Qalbiyyah fi Marifat al-Rububiyah*. Translated by Ahmad Shafieeha. [n.p]: The Philosophy Society of Iran.
- Sadr al-Din Shirazi, Muhammad Ibn Ibrahim (1990). *Description of the Principles of al-Kafi*. Translated by Muhammad Khajavi. Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Sadr al-Din Shirazi, Muhammad Ibn Ibrahim (1987). *Interpretation of al-Quran al-Karim*. Qom: Bidar.
- Sadr al-Din Shirazi, Muhammad Ibn Ibrahim (2002). *Kasr-al-Asnam al-Jahilia*. Tehran: Sadra Islamic Wisdom Foundation

- Sadr al-Din Shirazi, Muhammad Ibn Ibrahim (1984). **Mafatih al-Ghayb (Keys to the Unknown)**. Tehran: Ministry of Culture and Higher Education, Islamic Society of Iran Wisdom and Philosophy, Institute of Cultural Studies and Research.
- Sadr al-Din Shirazi, Muhammad Ibn Ibrahim (1981). **Secrets of the Verses**. Tehran: Islamic Society of Islamic Wisdom and Philosophy.
- Sadr al-Din Shirazi, Muhammad Ibn Ibrahim (2005). **Three Principles Rasa'il**. Translated by Muhammad Khajavi. Tehran: Mula.
- Tarihi, Fakhr al-Din Ibn Muhammad (1996). **Majma Al-Bahrain**. Tehran: Mortazavi.
- Zubeidi, Muhammad Ibn Muhammad Morteza (1993). **Taj Al-Aroos**. Beirut: Dar al-Fekr.

